

گذار از سیستم سرمایه داری؟

این سیستم نه تنها بر زندگی شغلی ما، بر سیاست ما، در زندگی اجتماعی ما، بلکه از طریق "جعبه های تصاویر ساز" خود بر زندگی خصوصی ما هم حکمرانی می کند. این اولین بار در تاریخ است که انسان تا به این حد از استقلال بسیار کمی برخوردار بوده و تحت فشار دائم و الزامات بر خواسته از یک منشاء و یک گروه ذینفع واحد قرار گرفته است.

در اوایل ژانویه ۲۰۱۲ یک نظر سنجی توسط روزنامه راستگرای فرانسوی فیگارو منتشر شد که کمتر مورد توجه قرار گرفت. این نظر سنجی حاکی از آنست که چهار پنجم (۸۳ در صد) فرانسویها معتقدند که مسئولین سیاسی توجه ای به انتظارات آنها نمی کنند، و اکثریت آنها خواهان اصلاحات "در عمق" نظام سرمایه داری هستند. این نظر سنجی از جهاتی برای تجزیه و تحلیل با اهمیت می باشد. زیرا روند افزایش بی اعتمادی به قدرت سیاسی را بیش از گذشته نشان می دهد: (۶۰ در صد از عملکرد دموکراسی ناراضی هستند. این در حالیست که این میزان در سال ۲۰۰۹ بمیزان ۴۰ در صد بود. این نظرات بیان کننده به زیر سؤال بردن مشروعیت نظم سرمایه داری می باشند).

با توجه به این خواست اصلاحات عمیق، از یکطرف و پیشنهاد برنامه ای بعضی از احزاب راستای اصلاحات نهادهای قدرت برای دموکراسی بیشتر و ترمیم اساسی مقررات زائی محیط اقتصادی از طرف دیگر، باز می بینیم که این بخش از افکار عمومی جهت سرریز کردن رای خود به این احزاب علاقه ای نشان نمی دهند. چرا؟ این سوال ارزش پرسیدن را دارد. چرا در کنار این چنین تجزیه و تحلیل روشن از انحراف سیستم سیاسی و اقتصادی، یک چنین مقاومتی در برابر تغییر وجود دارد؟

برای پاسخ یافتن شاید بتوان با پرداختن به خود سیستم روشنیهای را برایمان به ارمغان آورد. در سیستمی که ما در آن تکامل می یابیم، به یک کل و فراگیر تبدیل شده است. نه تنها تجزیه و تحلیل حاکی از قدرت مطلق سرمایه داری و بویژه بعد از از سقوط "کمونیسم" فراوانند، بلکه

نشان از عملکرد عام این سیستم می دهد که هرگز هیچ سیستمی پیشرفته ای تا این حد به وحدت سازی نیازها و امیال دست نیافته بود. این سیستم نه تنها بر زندگی شغلی ما، بر سیاست ما، در زندگی اجتماعی ما، بلکه از طریق "جعبه های تصاویر ساز" خود بر زندگی خصوصی ما هم حکمرانی می کند. این اولین بار در تاریخ است که انسان تا به این حد از استقلال بسیار کمی برخوردار بوده و تحت فشار دائم و الزامات بر خواسته از یک منشاء و یک گروه ذیفع واحد قرار گرفته است. اگر چه این گروهها شاید بظاهر خود را جدا از یگدیگر بدانند، اما همه از یک آبشخور می باشند. همین گروهها ی ذیفع هستند که امور را هماهنگ می کنند. اگر در گذشته جامعه بر اساس تضاد منافع تقسیم کار و "وظیفه" بنا شده بود، به عنوان مثال در نظام پیش از قرن نوزدهم، قدرت سیاسی از آن اشراف بود و قدرت اقتصادی اما در دست بورژوازی قرار داشت و در قرن نوزدهم رابطه قدرت بین سرمایه داران و پرولتاریا تبیین می شد. بعلاوه در گذشته انبوهی از مردم حول این سیستم زندگی می کردند بدون آنکه واقعا خود را متعلق بدان بدانند. مثلا در حوزه کشاورزی، محیط زیست دهقانان، بیشتر از هر چیز در فضای نهاد خانوادگی کار و امرار معاش می کردند تا فضای عمومی اجتماعی. امروزه اما هیچ کس نمی تواند از این سیستم فراگیر فرار کند. این سیستم به هیولا و اختاپوسی تبدیل شده است که استقلال خود را از انسان باز یافت. او تقریبا به انسان نیاز ندارد. (سهم ارزش کار به طور پیوسته در فرایند تولید کاهش می یابد) و هنگامیکه نمی تواند از انسان صرف نظر کند (مانند مصرف کننده و یا نگهداران نظم اجتماعی و نیروهای امنیتی و انتظامی) با در اختیار داشتن پیشرفته ترین تکنیکها، می تواند مغزها را در قالب نیاز و منافع خود صیقل دهد. لوث و منحرف کردن و ایجاد میل به داشتن و طمع از طریق تبلیغات و همچنین با ایجاد رعب برای توجیه سرکوب مردم. تمدن ما اینک بسیار نزدیک به آنچه که اورول * (GEORGE ORWELL) در کتاب رُمان خود بنام "۱۹۸۴" شرح داده و یا آنچه که لوون * (LEVIN) به عنوان "شادی غیر قابل تحمل" بیان می دارند، نزدیکتر از نظریه از "خود بیگانگی" نظریه پردازان مارکسی (مارکسین) می باشد. اطاعت از دستور کل و تمامیت خواه (توتالیتیر). هر سیستمی برای تامین ادامه حیات خود در درجه اول دارای یک هدف و عملکردی می باشد. او همه امکانات و وسایل را جهت متقاعد کردن در نبود امکان جایگزینی (آلترناتیو) و یا حتی اصلا هیچ جایگزینی برای خود وجود ندارد را بکار می گیرد. بنا براین همه تلاش خود را بکار می گیرد تا افراد را از نظر اجتماعی منفرد و آنها را متقاعد به پذیرش این فکر و رفتار کند که تمایلات طبیعی انسان برای همدردی و همبستگی یک رویا و ساده لوحانه و اتوپیست. و تنها

ارزش رقابتی و سلطه‌گری و برتری که توسط سیستم موعظه می‌شود، می‌تواند درب‌های خوشبختی و شکوفائی را بر روی هر فرد باز کند.

انسان خرد شده و به نیستی تقلیل یافته و وابسته (در اختیار سیستم بودن) به سیستم قادر به فکر کردن در خارج از چارچوب سیستم نیست. بدین خاطر است که حتی اگر جلب نظر بهترین سخنرانی و انقلابی و بهترین تجزیه و تحلیل و روشن از بیعدالتی سیستم بشود، دیگر اما به توانائی خود جهت تغییر روند حوادث و همه چیز باور ندارد. همانطوریکه ژاک ژنه رو (Jacques) Génèreux، یکی از اقتصاد دانان فعال در "جبهه چپ" فرانسه، اخیراً بیان داشت که چگونه تفکر نئو لیبرالی در این سی سال اخیر به تدریج اما سیستماتیک بر تمامی ابعاد زندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه و علیه دولت رفاه تبلیغات خود را آغاز کرد. و ما اما فقط اثرات اولیه آنرا حس می‌کردیم. این در حالی بود نسلهای پیش از این که مزایای دولت رفاه را تجربه کرده بودند، می‌توانستند بیشتر در برابر این حملات مقاومت کنند. او می‌گوید بر عکس نسل پیشین، نسلهای کنونی که آتموقع شیشه شیر خواری را در دست داشتند، به این فکر نئولیبرالی که سن بازنشستگی در ۶۰ سالگی واقع‌گراانه نیست و یا وجود بیکاری امری طبیعیست، گردن نهاده است.

اما با توجه به همه موانع و تبلیغات نئولیبرالی و با عوض کردن دوربین و بهتر رصد کردن جامعه، می‌توان شاهد حرکت در همه جا بود. ما شاهد برآمد اعتراض به سیستم و روند حرکات در به چالش کشیدن سیستم در همه جا هستیم. این امر نشانه واضحی از آغاز یک حرکت است. اینرا می‌توان به شروع خودآگاهی و پی بردن به قدرت خود دانست. بقول "گرامشی" درک و شعور از آگاهی پیش شرط تسخیر قدرت می‌باشد. بخوبی اینرا میتوان تصور کرد که یک بخش از "نخبگان" اجتماعی به این خواسته و چالش معترضین پیوندند. این امر می‌تواند یکی از نقاط عطف و تعیین کننده در فرایند تغییر اجتماعی باشد. اما مشخصه دوم این حرکت متفاوت از حرکت‌های اجتماعی پیشین اینست که آنها هر ساختار سیاسی یا اتحادیه و سندیکائی را رد می‌کنند، حتی هر گونه ایده از ساختار عمودی را نمی‌پذیرند (زیرا از نظر آنها، این ساختارها بخشی از خود سیستم می‌باشند و آنها این سیستم را محکوم کنند). این البته همان چیز است که به مدافعان سیستم اجازه می‌دهد تا معترضین را دشنام کنند و واقعیات اعتراضات را انکار کنند، با این تبلیغات که این اعتراضات فایده‌ای ندارند و سازمان داده شده نیستند، آنها برنامه‌ای ندارند. این مرحله از آماده‌سازی برای تغییرات می‌تواند خیلی سریع باشد و یا چند سال طول بکشد. همه به عوامل خارجی بستگی دارد (بحران عمومی)

و همچنین به پیوستن بخش گسترده تری از جامعه به خواسته اعتراضات. و همچنین باید به ظرفیت و توانائی سیستم سرمایه داری توجه کرد و نباید به آن کم اهمیت داده شود. زیرا سیستم می تواند همانند سالهای ۱۹۶۰ اعتراضات را به نفع خود مصادره کند. این تجربیات حاشیه ای هنوز هم گاه به گاه، جدا شده، بدون پیوند ها و سازمان یافتگی با دیگر اعتراضات هستند. اما زمان آن پیوندها فرا خواهد رسید. زیرا این اعتراضات بیش از پیش بر افکار عمومی اثرگذارند و همچنین بر خاسته از حرکات جوانان می باشند. جوانان با بکارگیری از اعمال خود و در اختیار داشتن و تسلط بر تکنواوژی و علوم ارتباطات جمعی می توانند بر روند و فرایند نظم نوین همراه با آزادی، عدالت و صلح نقش به سزائی داشته باشند. همه اینها نشان از یک نظر در حال رشد عمومی می باشد، شعار ما ۹۹ درصدی هستیم، شعاریست که هنوز به پایان کار خود نرسیده است. تاریخ به راستی حرف آخر خود را نه زده است.

* اورول در سال ۱۹۴۹ رمان "۱۹۸۴" را انتشار داد. در این کتاب صحنه جنگ اتمی را به صورت تخیلی تحریر کرد.

خانوش لوون نویسنده و دراماتورژ اسرائیلی که نسبت به رفتار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دولت اسرائیل شدیداً معترض بود.